برخی از لغت های فارسی در عربی

پروین گنابادی، محمد

رعل:(بضم ر)نوعی حمض(شورمزه)که فرس آن را«سرمق» نامد(صحاح ج 4 ص 1710)در منتهی الارب آمده:رغل نوعی از علف‏ شور،یا آن سرمق است که معرب سلمه باشد.و صاحب منتهی الارب در ذیل سرمق نوشته(فتح س و م یا بضم س و م)شرنگ و آن گیاهی است پهن‏ برگ خوردن دو درهم تخم ساییده آن سه هفته تریاق است مرا استسقار او اکثار آن مورث هلاکت.

در برهان در ذیل سرمک آمده:شوره گیاهی نیز هست که آن اسفناج‏ رومی خوانند و معرب آن سرمق است و در ذیل سرمج نیز نوشته اسفناج‏ رومی،..و آن را عربان سرمق می‏گویند که به جای جیم قاف باشد. صاحب برهان در ذیل سلمه نوشته تخم خاریستکه بدان چرم را دباغت کنند سرمک به نچنین معنایی بود و اینکه صاحب منتهی الارب سرمق را سلمه پنداشته‏ شاید هم هردو یک کلمه بود و(ل)به(ر)یا برعکس بدل شده است.

کعک:نانی است فارسی معرب.راجز:یا حبذا العک بلحم مشرود و خشکنان مع سویق مقنود.(صحاح ج 4 ص 1605)قرار نبود در این‏ مقالات معر بهارا بیاوریم اما چون در شاهد جوهری کلمه‏ی فارسی(خشکنان) آمده بود آن را یاد کردیم البته معلوم است که کعک معرب کاک است و همان‏ است که در مشهد اکنون آن را قاق می‏گویند و نان قاق مشهد بسیار لذیذ و لطیف است.صاحب برهان در ذیل(کاک)مینویسد:و نان خشک و نانی که‏ از آرد خشکه پخته باشند یعنی خوب نپخته باشند و روغن و شیر در آن‏ نکرده باشند و معرب آن کعک است.شادوران دکتر معین در حاشیه‏ی برهان‏ به نقل از هرن کلمه را مستعار از آرامی شمرده و به نقل از لیتمان آن را با نان کیک که در آلمان و انگلیس هست یکی دانسته‏اند و چون در یونانی‏ هم Kakis و در قبطی Kake آمده از اینرو می‏توان گفت که این‏ کلمه اصلا از سرزمین مصر است(از حاشیه برهان بنقل از هرمزدنامه س‏ 133)نگارنده این‏گونه کلمه‏ها را بنام لغتهای سفر کرده خوانده و مقاله‏ای‏ هم در این‏باره نوشته‏ام که برای نمونه یکی از کلمه‏های دیگر همانند(کعک) را به نظر خوانندگان عزیز میرسانم.

برخی از لغت‏شناسان بر آنند که«مخازن»عربی جمع«مخزن»از خزان فارسی است کهخ به آخر آن(ه)ملحق کرده‏اند و خزانه به معنی انبار شده است چون در خزان غلات و حبوب و میوه‏ها را انبار و در خزانه می‏کرده‏ اند عربها از این کلمه فعل(خزن یخزن)و مشتقات آن را ساخته و سپس‏ مخزن به فرانسه سفر کرده و در آنجا به صورت مغازه درآمده است حالا که‏ بیچاره بایران بازگشته برخی با نظر بیگانگی بدان می‏نگرند کیک هم از آن‏ قبیل است که از کاک فارسی معرب(کمک)شده و به اروپا سفر کرده به صورت‏ نان کیک درآمده است و حالا گروهی آن را بیگانه می‏شمرند.

باجات:بأجا واحدا،ای ضربا واحدا،و لونا واحدا پس بأج یا باج(با همزه و بیهمزه)معرب است و اصل آن بالفارسیه باها،ای الوان‏ الاطعمة(صحاح ج 1 ص 298)صاحب برهان در ذیل(با)می‏نویسد:و مضاف‏ به اسامی آشها مانند ماست‏با و زیره‏با و کدوبا و امثال آن.

البته به صورت(ابا)هم به معنی آش آمده است.و(باها)جمع(با) به معنی آش است به همین جهت جوهری(باها)الوان اطعمه ترجمه کرده‏ است.اما ادی شیر به صورت مبهمی این لغت را بدینسان آورده است:البأج‏ و الباجة تعریب باها و هی الوان الاطعمه.چنانکه خواننده می‏پندارد(باها( کلمه مستقلی است در حالیکه(با)آش و طعام است و(ها)علامت جمع اما خواننده از نوشته ادی شیر این مفهوم را به سختی درمی‏یابد.رجوع به الالفاظ- الفارسیة المعربة ص 14 شود.

باله(وعاء الطیب-طبلهء عطار)فارسی معرب است و اصل آن به فارسی‏ بیله است ابو ذؤیب گوید:کان علیها بالة لطمیة

لها من خلال الدأیتین اریج

(صحاح ج 5 ص 1642)بیله با ثانی مجهول...طبله و خریطهء عطار (برهان)و در جمهره ابن درید آمده است:ابو ذویب هذلی خوشبویی زنی را وصف میکند!کان علیها بالة...

اراده جوانی کرده و بفارسی باله گفته است و لطمیة خری است که خوشبو و مانند آن حمل کند و دأیات:استخوانهای سینه من هرچیز و از چارپایان بیشتر (جمهر.ج ص 500)پیله با ثانی مجهول مطلق خریطه(برهان)پیله‏ور:شخصی‏ که دارو و اجناس عطاری و سوزن و ابریشم و مهره و امثال آن به خانه‏ها گرداند و فروشد.برهان!

چو دربسته باشد چه داند کسی‏ که جوهرفروش است یا پیله‏ور

(سعدی بنقل حاشیه‏ی برهان)

و رجوع به الصعرب جو الیقی ص 51 شود.